

بدرود با محمود درویش

«من از آسمان نخستین خویشم
از تهیدستان کوچه پس کوچه ها
که سرود می‌خوانند و مقاومت میکنند،
مقاومت میکنند
مقاومت میکنند».
(از شعر «احمد عرب» ۱۹۷۶)

با کمال تأسف مطلع شدیم که محمود درویش، شاعر بزرگ فلسطین و جهان عرب، هنرمندی مدرن که با بینشی عمیقاً انسانی بیش از ۴۰ سال در خط مقدم مبارزه برای کسب حقوق از دست رفته مردم خویشتن رزمید و شعرش ورد زبان مردم بود، روز شنبه ۹ اوت ۲۰۰۸ در سن ۶۷ سالگی در پی سومین عمل جراحی سخت قلب در یکی از بیمارستان های آمریکا درگذشته است. در این مصیبت، ما خود را با همهء مبارزان در فلسطین و در سراسر جهان شریک میدانیم و یقین داریم که وی نماد رشد فرهنگی و ارزش های والای خلق فلسطین و همهء بشریت باقی خواهد ماند.

ما به جای هر سخنی در بزرگداشت آن انسان والا، و تاریخ و مبارزه خلقی که او را پرورد، ترجمه ای از دو شعر وی را که تا کنون بدین شکل به فارسی منتشر نشده است به دوستداران فرهنگ و هنر و شعر و مقاومت فلسطین تقدیم می کنیم و توجه خوانندگان علاقمند را به برخی دیگر از آثار او که همواره زینت بخش سایت ما (ستون فلسطین) بوده جلب می کنیم.

اندیشه و پیکار

سناریو از پیش آماده شده است

محمود درویش

(شاعر در این اثر که کمتر از یک ماه پیش، یعنی در ۲۲ ژوئیه گذشته سروده، با طنزی گزنده وضع کنونی اعراب را که راه حلی برایش نمانده به تمسخر می گیرد.)

فرض کنیم الان ما فرو افتادیم

من و دشمن،

فرو افتادیم از فضا

در گودالی...

چه خواهد شد؟

سناریو از پیش آماده است:
ابتدا بختمان را انتظار می‌کشیم...
شاید نجات دهندگان ما را اینجا بیابند
و طناب نجات برایمان بیندازند
آنوقت او میگوید: من اول
و من میگویم: من اول
او مرا ناسزا میگوید و بعد من به او ناسزا میگویم
بی هیچ فایده ای،
طناب که هنوز نرسیده است.../

بنا بر سناریو:
من پیش خودم زمزمه می‌کنم که:
این را می‌گویند خودخواهی آدم خوش بین
بی آنکه بخواهم بدانم که دشمنم چه میگوید

من و او
شریکیم در يك دام
و شریکیم در بازی احتمالات
انتظار می‌کشیم طناب را... طناب نجات را
تا برسیم هرکدام جداگانه
و بر لبهء گودال - پرتگاه
به آنچه هنوز برایمان باقی ست از زندگی
و جنگ...
اگر توانستیم نجات بیابیم!

من و او
می ترسیم با هم
و هیچ حرفی با یکدیگر نمی‌زنیم
از ترس... یا چیز دیگر
آخر ما دو دشمنیم.../

چه پیش خواهد آمد اگر اژدهایی
طبق صحنه های سناریو
همینجا سر برسد
و فش فش کند تا ما دو ترسیده را با هم ببلعد
من و او؟

بنا بر سناریو:
من و او شریک خواهیم شد در کشتن اژدها
تا هر دو نجات یابیم با هم
یا هریک جداگانه...

اما هرگز زبان نخواهیم گشود به سپاسگزاری و تبریک
برای آنچه با هم انجام داده ایم
زیرا نه ما، بلکه غریزه
به تنهایی از خویش دفاع کرده
و غریزه هم که ایدئولوژی ندارد...

گفتگو هم نکرده ایم
به یادم آمد مفهوم گفتگوها
در بیهودگی مشترك
وقتی پیش از اینها به من گفته بود:
آنچه مال من شده مال من
آنچه هم مال تو ست
مال من
و مال تو!

با گذشت زمان، زمان که ماسه است و کف صابون
آنچه بین ما ست و ملال شکستند سکوت را
گفت: چه باید کرد؟
گفتم: هیچ... همهء احتمالات را می آزماییم

گفت: امید از کجا می‌آید؟
گفتم از فضا
گفت: آیا فراموش نکرده ای که من ترا دفن کرده ام در گودالی
این چنین؟
گفتم چیزی نمانده بود فراموش کنم زیرا فردایی بی باران
دستم را محکم گرفت و کشید... و خسته شد، دور شد
به من گفت: آیا حالا با من مذاکره میکنی؟
گفتم: بر سر چه با من مذاکره میکنی الان
در این گورچال؟
گفت بر سر سهم خودم و سهم تو
از بیهودگی‌مان و از گور مشترکمان
گفتم: چه فایده؟
زمان از دست ما گریخت
و سرنوشت از قاعده منحرف گشت
اینک قاتلی و مقتولی
در يك گودال خوابیده اند
... و بر شاعری دیگر است که سناریو را پی گیرد
تا آخرش!

(ترجمه از متن عربی: تراب حق شناس)

نشانی سایت محمود درویش با آثاری از وی به عربی و انگلیسی:

www.mahmouddarwish.com